

نظارت مستقیمی بر احوال شیعیان دارند. دستگیری از درماندگان^{۱۸} راه‌یابی گمشده‌گان و... از جمله کارهای امام عصر (عج) است که با هدف تقویت مبانی «انتظار» صورت می‌گیرد.

داستان‌های ملاقات و راهنمایی‌های مکرر در تاریکی‌های شبها و ضلالت‌ها، با مردی که خصوصیات مهدی فاطمه (عج) را دارد ریشه‌های انتظار را تقویت و کام‌تشنه عاشقان را آبیاری می‌کند، شاید در انتظار محبوب عارفان، به خود آیند و با تلاش و ایجاد آمادگی و کوشش فراوان، لیاقت بهره‌مندی از حضرتش را بیابند.

پنجم. بشارت‌ها

یکی از عواملی که باعث آمادگی و عامل حرکت و پویایی است بشارت‌هایی است که آدمی را به آینده امیدوار می‌سازد و چشم‌براهی، لحظه‌شماری به همراه کار و حرکت و تلاش را به او ارزانی می‌کند، اساساً داشتن تصویری از آینده - هر چند مبهم و مجمل - این خاصیت را دارد که زندگی انسان را هدفمند ساخته، و او را از پوچی و سرگردانی نجات می‌دهد.

اصولاً آینده‌شناسی، در پرتو پیش‌بینی‌های دینی روشن می‌شود. این تجربه مکرر آدمی است. در طول تاریخ پیامبران الهی پیش‌گویی‌هایی داشته‌اند که همه به حقیقت پیوسته است. این پیش‌گویی‌ها بود که سلمان‌های تاریخ را به انتظاری پویا و حرکت آفرین‌کشاند؛ چنان‌که وی را از خانه و خواب و راحت و آسایش جدا ساخت و در نهایت به آغوش حقیقت و به نقطه‌اوج رشد و آگاهی رساند.^{۱۹}

این سنت تغییرناپذیر الهی است که با بشارت‌هایش، همیشه انسان‌ها را از رکود، یأس و ناامیدی درآورده، به حرکت، تلاش و امیدواری سوق می‌دهد. وعده تحقق «حکومت حق» در این دوران بشارت داده شده و در این زمینه آیات بی‌شماری نازل شده است. قرآن می‌فرماید: ﴿و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی



الصالحون ﴿؛ «ما در زبور، بعد از ذکر (تورات) نوشته ایم که سرانجام، زمین را بندگان شایسته ما به ارث می‌برند [و بر کره زمین حاکم می‌شوند]».^{۲۰}

این آینده‌شناسی، به همراه خود «انتظار» را به ارمغان می‌آورد و به همین دلیل در قرآن آمده است: ﴿فانتظروا انی معکم من المنتظرین﴾^{۲۱} علاوه بر آن در روایات بی‌شماری به این بشارت‌ها اشاره شده و دستور به آن نیز داده شده است: «انتظرو الفرج» و «...افضل العبادۃ المؤمن انتظار فرج الله».^{۲۲}





پی‌نوشت‌ها:

۱. مراد از مبانی انتظار، عوامل و مؤلفه‌هایی است که حالت انتظار و بی‌قراری را در انسان ایجاد و یا تقویت می‌کند.

۲. فوتوریسم (Fotorism) یعنی، اعتقاد به دوره آخرالزمان و انتظار ظهور منجی و مصلح جهانی.

۳. مجله نیوزویک News Week، ۲۳ آگوست ۱۹۹۹ در یک گزارش ویژه، جمله بسیار مهمی دارد (What Must Be Done? چه باید کرد؟) انسان به بحران رسیده و انسانی که به به بحران برسد، ناخودآگاه چشمش به آسمان و آینده است. (به نقل از ماهنامه موعود، سال پنجم، شماره ۲۵).

۴. ماهنامه موعود، سال پنجم، شماره ۲۵.

۵. «لولا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقرّ ارواحهم فی اجسادهم...» نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳، ج ۵۷۶۲: «الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر».

۷. از پوچی تا خدا، ترجمه سعید شهرتاش (به نقل از انتظار و انسان معاصر، عزیز الله حیدری).

۸. ناتانیل براندون، انسان بدون خویشتن، ترجمه جمال هاشمی، ص ۲۷ و ۲۸ (به نقل از انتظار و انسان معاصر، عزیز الله حیدری).

۹. ر.ک: موج انتظار، صص ۱۴۱، ۱۴۳.

۱۰. ایشان معتقد است تا به حال دو انقلاب کشاورزی و صنعتی تحول عظیمی در جهان ایجاد کرده و

موج سوم که انقلاب الکترونیکی و فراصنعتی است در راه است.

۱۱. به سوی تمدن جدید، تافلر، محمد رضا جعفری.

۱۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۹۶: «أنا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم و لولا ذلک لنزل بکم الأوا و اصظلمکم الاعداء؛ در توفیقی که برای شیخ مفید صادر شده، آمده است که ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم. اگر جز این بود، دشواری‌ها و مصیبت‌ها بر شما نازل می‌شد و دشمنان بر شما مسلط می‌شدند».

۱۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۱۴. مفاتیح الجنان، دعای ندبه: «أین المضرّ الذی یجاب اذا دعا».

۱۵. الفیه، نعمانی، ص ۸۴ کافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۵.

۱۶. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰: «یحضر الموسم کل سنة فیری الناس فیعرفهم و یرونه و لایعرفونه؛ آن حضرت هر سال در موسم حج حضور می‌یابند، همگان را می‌بینند و می‌شناسد؛ اما دیگران او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند».

۱۷. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۹۶.

۱۸. برای مطالعه در این زمینه ر.ک: توجهات ولی عصر (عج) به علما و مراجع، عبدالرحمان باقی‌زاده؛ سیمای آفتاب، حبیب الله طاهری؛ ظهور مهدی از دیدگاه اسلام، عبدالله هاشمی شهیدی و....



۱۹. عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان سلمان رحمه الله... (امام صادق علیه السلام): سلمان نزد بسیاری از علماء و دانشمندان رفت. آخرین نفری که نزد او رفت، اُبی بود. وقتی پیامبر (ص) ظهور کرد او به سلمان گفت: آن رفیقت که در موردش جست و جو می کنی در مکه ظهور کرده. سلمان بلافاصله با شنیدن این سخن به آن سمت شتافت. کمال الدین، ج ۲، باب ۶۲، حدیث ۶.

۲۰. انبیاء، آیه ۱۰۵.

۲۱. طبق فرموده امام باقر علیه السلام این بندگان شایسته که

وارثان زمین می شوند، اصحاب مهدی علیه السلام در آخرالزمان هستند. تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۶.

۲۲. محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: «چه نیکوست صبر و انتظار فرج، آیا سخن الهی را شنیده ای که فرمود: مراقب باشید که من هم با شما مراقبم، پس منتظر باشید که من هم با منتظرانم. پس بر شما باد صبر، چرا که فرج در حال یأس فرا می رسد. تفسیر برهان، ذیل آیه ۲۳ سوره یونس.

۲۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۱.





امامت در سنین کودکی

● علی اصغر رضوانی

از جمله سؤال‌های مطرح در مورد امام زمان (عج) این است که: آیا کسی می‌تواند در سنین کودکی به مقام امامت و خلافت برسد؟ به بیان دیگر، کودکی که تکلیف ندارد، چگونه می‌تواند به «مقام ولایت الهی» برسد؟

«ابن حجر هیثمی» از علمای اهل سنت، در این باره می‌نویسد:

«آنچه در شریعت مطهر ثابت شده، این است که ولایت طفل صغیر صحیح نیست؛ پس چگونه شیعیان به خود اجازه داده و گمان بر امامت کسی دارند که عمر او هنگام رسیدن به امامت، بیش از پنج سال نبوده است...؟!»^۱

احمد کاتب نیز می‌نویسد:

«معقول نیست که خداوند طفل صغیری را به رهبری مسلمین منصوب کند!»^۲

در پاسخ این اشکال ابتدا به مقدماتی چند اشاره نموده؛ سپس به پاسخ اشکال خواهیم

پرداخت.

مقدمه اول

در میان شیعیان، امامت از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است؛ برخلاف سایر فرقه‌های اسلامی که برای این مسأله اهمیت زیادی قائل نیستند؛ زیرا مفهوم امامت در نزد شیعه، با مفهوم آن در نزد دیگر فرقه‌های اسلامی متفاوت است. البته آنان جهات مشترکی دارند؛ ولی یک جهت اختصاصی در اعتقادات شیعه در باب امامت هست و به همین دلیل مسأله «امامت» از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. شیعه امامت را جزء اصول دین می‌شمارد؛ ولی اهل تسنن آن را از فروع دین می‌دانند. «امامت» به معنای اعتقاد به ضرورت وجود امام کامل علی الاطلاق و معصوم در هر زمان است. امامی که امامتش به وراثت از پدر به پسر منتقل نشده و دست نشانده نظام حاکم نیست؛ بلکه امامت و ولایت را به جهت قابلیت‌های ذاتی، از سوی خداوند کسب کرده است. این اعتقاد تأثیر به‌سزایی در میان جوامع شیعی و دوست‌داران اهل بیت علیهم‌السلام دارد و به لحاظ فکری و عقیدتی، آنان را نسبت به زعامت و امامت این بزرگواران قانع ساخته است.

شؤون امام:

۱. رهبری اجتماع

«امام» به معنای اول آن، همان رئیس عام است؛ یعنی، بعد از رحلت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی از شؤون بلا تکلیف آن حضرت، رهبری اجتماع است.

اجتماع، نیازمند زعیم است و هیچ کس در این جهت تردید ندارد. حال زعیم اجتماع بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کیست؟ این مسأله‌ای است که هم شیعه و هم سنی آن را قبول دارد؛ لکن در صفات، ویژگی‌ها و مصداق آن با یکدیگر اختلاف دارند. اهل تسنن می‌گویند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شخص معینی را برای خلافت معین نکرد و این وظیفه خود مسلمین است که رهبر را بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انتخاب کنند. شیعه می‌گوید: پیشوا و جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را، باید خود آن حضرت معین کند. چنین شخصی باید از صفات و ویژگی‌های خاصی برخوردار باشد که آنها تنها در امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام جمع است.



۲. مرجع دینی

یکی از شؤون پیامبر ﷺ، تبلیغ وحی بود. مردم وقتی دربارهٔ اسلام سؤالی داشتند و یا مطلبی در قرآن نبود، از پیامبر ﷺ می پرسیدند. سؤال این است که آیا تمامی احکام، دستورات و معارف دین، در قرآن آمده و خود پیامبر ﷺ به عموم مردم گفته است یا نه؟ آنچه پیامبر ﷺ برای عموم مردم بیان فرمود، تمام دستورات اسلام نیست؛ بلکه آن حضرت دین را با بیان ولایت و مرجعیت دینی حضرت علی و ائمه معصومین علیهم السلام به اکمال رساند.

امام علی علیه السلام، وصی پیامبر ﷺ بود و آن حضرت تمام معارف اسلامی را برای حضرت علی علیه السلام تشریح نمود و او را به عنوان یک عالم تعلیم یافته از خود؛ ممتاز از همه اصحاب؛ کسی که در گفتارش خطا و اشتباه نمی کند و ناگفته های دین را می داند، معرفی کرد و از مردم خواست که بعد از او در مسائل دینی، به حضرت علی علیه السلام مراجعه کنند. اهل سنت قائل به چنین مقامی برای آن حضرت نیستند.

۳. ولی خداوند

«امامت» درجه و مرتبه سومی دارد که اوج مفهوم آن است و این معنا به وفور در کتاب های شیعه وجود دارد و وجه مشترک میان تشیع و تصوف است. مرحوم علامه طباطبایی (ره) در گفت و گوی خود با پروفسور هانری کربن می گوید: این به معنای آن نیست که شیعه این مفهوم از امامت را از متصوفه اخذ کرده است؛ بلکه صوفیان آن را از شیعه گرفته اند؛ زیرا این مسأله از زمانی در میان شیعه مطرح بود که هنوز تصوف، صورتی به خود نگرفته بود و یا این مسأله در میان آنان مطرح نبود. این معنا، همان «انسان کامل» و به تعبیر دیگر حجت زمان است؛ یعنی، در هر زمان و دوره ای، یک انسان کامل و معصومی وجود دارد که حامل معنویت کلی انسانیت است. او به مقام «ولایت الهی» رسیده و مظهر اجلی و اتم جمیع صفات جمال و جلال الهی است. از شؤون آن، دو مقام گذشته (مرجعیت سیاسی و دینی) است و امامتی که شیعه برای امامان خود ثابت کرده از این قبیل است.



دلایل معنای سوم:

الف) دیدگاه قرآن:

۱. امامت عهد الهی است؛ خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین﴾؛^۳

«بیاد آر هنگامی که خداوند، ابراهیم را به اموری چند (مانند اعمال حج، قربانی کردن فرزند، افتادن در آتش نمرود...) امتحان کرد و او همه را به جای آورد؛ خداوند بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید».

۲. جعل امامت به امر خداوند؛

از آیات قرآن استفاده می‌شود که امامت به امر خداست و آن را برای هر کسی که قابل بداند، قرار می‌دهد و این به جهت عظمت مقام و منزلت امامت است. در این آیه، خداوند می‌فرماید: ﴿انی جاعلک للناس اماما﴾؛ «من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم» و بدین ترتیب جعل را به خود نسبت می‌دهد.

قرآن از زبان حضرت موسی علیه السلام نقل می‌کند: ﴿رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی...﴾؛^۴ «موسی عرض کرد: پروردگارا [اکنون که بر این کار بزرگ مأمورم فرمودی] پس شرح صدرم عطا فرما و کار مرا آسان گردان و عقده زبانه را بگشا تا مردم سخنم را فهم کرده [پذیرند]. و [نیز] از اهل بیت من یکی را وزیر و معاون من فرما، برادرم هارون را [وزیر من گردان]...».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و جعلناهم ائمة یتهدون بامرنا لما صبروا﴾؛^۵ «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند».



از مجموعه این آیات، استفاده می‌شود که برای امامت، معنای خاصی - غیر از آنچه اهل سنت می‌گویند - وجود دارد.

۳. اطاعت مطلق برای امام به جهت ولایت کلیه الهی؛

قرآن می‌فرماید: ﴿يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم﴾؛^۶ «ای اهل ایمان! از خدا و رسول و صاحبان امر از میان خود، اطاعت کنید». فخر رازی می‌نویسد: «صاحبان امر، غیر از معصومین، نمی‌توانند کسانی دیگر باشند؛ زیرا امر به اطاعت مطلق از غیر معصوم محال است».

۴. امامت روح تمام دستورات اسلام است؛

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس﴾؛^۷ «ای پیغمبر! آنچه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی، تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خداوند تو را از آزار مردم نگه خواهد داشت».

به اتفاق علمای شیعه و طبق نظر جماعت کثیری از دانشمندان اهل تسنن، این آیه در روز غدیر در شأن امیرالمومنین علی بن ابی طالب عليه السلام نازل شد و رسول اکرم صلى الله عليه وآله بعد از نزول آن، ولایت امیرالمومنین عليه السلام را به مردم ابلاغ کرد. از عبارت «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» استفاده می‌شود که، قرآن معنای خاصی از امامت را در نظر دارد و این معنا غیر از آن است که اهل تسنن به آن معتقداند. شیعه امامیه قائل اند به این که امامت، از اصول دین و روح تمام دستورات شریعت است. در بعضی از روایات نیز آمده است: «و ما نودی بشيء بمثل ما نودی بالولاية»^۸؛ و بر هیچ امری به مانند ولایت این چنین تأکید نشده است».

(ب) دیدگاه روایات:

۱. در حدیث معروفی از شیعه و سنی آمده است: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية»^۹ هر کس بمیرد و پیشوای زمان خود را نشناسد، مرده است از نوع مردن زمان جاهلیت». این تعبیر خیلی شدید است؛ زیرا در زمان جاهلیت



مردم مشرک بودند و حتی توحید و نبوت نداشتند. روشن است که امامت به معنای ولایت معنوی، می‌تواند از اصول دین بوده و عدم شناخت نسبت به آن، باعث مردن به نوع جاهلی باشد.

۲. در سیره ابن هشام آمده است: «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند، حضرت آنان را به سوی خدا دعوت نمود و نبوت خود را بر آنها عرضه کرد. در این هنگام یک نفر از آن جماعت (بحیره بن فراس) به پیامبر ﷺ عرض کرد: به من بگو اگر ما با تو بر اسلام بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفینت غلبه داد؛ آیا ما در خلافت بعد از تو سهمی داریم؟ آن حضرت فرمود: امر خلافت به دست خدا است؛ هر کجا که بخواهد قرار می‌دهد. در این هنگام بحیره به پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا ما جان خود را برای دفاع از تو دهیم؛ ولی هنگامی که خداوند تو را بر دشمنانت غلبه داد، خلافت به غیر ما برسد؟ ما احتیاجی به اسلام تو نداریم.»^{۱۰}

۳. امام رضا علیه السلام به عبدالعزیز بن مسلم فرمود:

«مگر مردم، مقام و منزلت امامت را در میان امت می‌دانند تا روا باشد که به اختیار و انتخاب ایشان واگذار شود؟ همانا امامت قدرش والاتر، و شأنش بزرگ‌تر، و منزلتش عالی‌تر، و مکانش رفیع‌تر، و عمقش ژرف‌تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرای خود آن را دریابند، و یا به انتخاب خویش امامی را منصوب کنند.

همانا امامت، مقامی است که خدای عزوجل بعد از رتبه نبوت و خلّت، در مرتبه سوّم به ابراهیم علیه السلام اختصاص داد و به آن فضیلت مشرفش ساخت و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود: «همانا من تو را امام مردم قرار دادم». ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادی، به خداوند عرض کرد: «از فرزندان من هم؟» او فرمود: «پیمان و فرمان من به ستمکاران نمی‌رسد...».

همانا امامت، خلافت خدا و خلافت رسول خدا ﷺ و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیه السلام است. همانا امامت، زمام دین و مایه نظام مسلمانان و صلاح دنیا و



عزت مؤمنان است. همانا امامت، ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز، روزه، حج، جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات، به آن است.

امام، مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد.

امام، ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره راهنما در شدت تاریکی‌ها است. امام، رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (یعنی زمان جهل، فتنه و سرگردانی مردم) است. امام، آب گوارای زمان تشنگی، رهبر به سوی هدایت و نجات بخش از هلاکت است. امام، آتش روی تپه (رهنمای گمشدگان)، وسیله گرمی سرمازدگان و رهنمای هلاکت‌گاه‌ها است. هر که از او جدا گردد، هلاک شود. امام ابری بارنده، بارانی شتابنده، خورشیدی فروزنده، سقفی سایه دهنده، زمینی گسترده، چشمه‌ای جوشنده و برکه و گلستان است. امام از گناهان پاک و از عیب‌ها برکنار است. به دانش مخصوص و به خویشتن‌داری نشانه‌دار است. موجب نظام دین و عزت مسلمین، و باعث خشم منافقان، و هلاکت کافران است.

پس کیست که بتواند امام را بشناسد و یا انتخاب امام برای او ممکن باشد. هیئات! هیئات! در این جا خرده‌ها گم‌گشته، خویشتن‌داری‌ها بیراهه رفته است. عقل‌ها سرگردان، دیده‌ها بی‌نور، بزرگان کوچک، حکیمان متحیر، خردمندان کوتاه فکر، خطیبان درمانده، شاعران وامانده، ادیبان ناتوان و سخن‌دانان درمانده‌اند که بتوانند یکی از شوون و فضایل امام را توصیف کنند و آنان همگی به عجز و ناتوانی معترف‌اند. چگونه می‌توان تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر او را فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟!

ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ در صورتی که او از دست یاران و وصف‌کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر کجا؟ او کجا و خرد بشر کجا؟ او کجا و ماندی برای او کجا؟^{۱۱}



مقدمه دوم

جمعیت‌های اسلامی و شیعی، از صدر اسلام تشکیل گردید و در عهد امام باقر و امام صادق علیهما السلام، گسترش یافت. این دو امام بزرگوار، دانشگاهی تشکیل داده و در جوامع شیعی و اسلامی، روش فکری خاصی را برنامه ریزی کردند. از این رو عالمان و دانشمندان مسلمان را به سوی خود جذب نموده و آنان را با علوم مختلف اسلامی آشنا کردند.

حسن بن علی و شاء می‌گوید: «آئی دختل مسجد الکوفة فرأیت فیه تسعمائة شیخ کلهم یقولون: حدّثنا جعفر بن محمّد؛^{۱۲} داخل مسجد کوفه شدم، نهصد شیخ را دیدم که همه از جعفر بن محمّد حدیث می‌گفتند».

مقدمه سوم

مجامع شیعی و تابعین مدرسه اهل بیت علیهم السلام در تعیین امامان و شناخت دوست‌داران از آنان، شرایط سختی را، از ادله استنباط کرده و برای امامان خود قرار داده‌اند. در نتیجه غیر از اشخاص مخصوصی که مؤید از جانب خدا بوده و از جانب او منصوب هستند، را شامل نمی‌شود:

۱. خواجه نصیر الدین طوسی (ره) در *تجرید الاعتقاد*، عصمت و افضلیت را از شرایط حتمی امام می‌شمارد.^{۱۳}

۲. علامه حلی (ره) می‌گوید: «امامیه اتفاق کرده‌اند بر این که امامان همانند پیامبران از جمیع افعال قبیح و فواحش، از کودکی تا هنگام مرگ معصوم‌اند؛ چه از روی عمد و چه سهو... و نیز اتفاق امامیه بر وجوب افضلیت امام بر سایر مردم است».^{۱۴}

۳. شیخ طوسی (ره) در کتاب *الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد* تصریح می‌کند: «از شرایط حتمی امام عصمت از قبايح و افضلیت از تمام مردم است».^{۱۵}

۴. سید مرتضی (ره) در کتاب *الذخیره فی علم الکلام* از شرایط حتمی امام را، عصمت از هر قبیح؛ منزّه بودن از هر معصیت؛ اعلم بودن از امت به احکام شریعت و وجوه سیاست و



تدبیر، و افضل بودن کسی که ثوابش از دیگران بیشتر است، بر می‌شمارد.^{۱۶}

۵. شیخ سدیدالدین محمود حمصی رازی در کتاب المنقذ شرایط امام را چهار خصوصیت بر می‌شمارد:

● عصمت از گناه و اشتباه؛

● افضل بودن از مردم، در تیز هوشی و علم به سیاست و قرب و منزلت به خداوند؛

● اعلم بودن به احکام شریعت؛

● شجاع‌ترین مردم بودن.^{۱۷}

مقدمه چهارم

امامت کودک و نوجوان، امری تازه و غیر مترقبه در جامعه شیعی نیست؛ بلکه به اتفاق شیعه و سنی، این امر قبل از امام مهدی (عج) نیز بوده است:

الف) امامت امام جواد علیه السلام - بنابر نقل ابن صباغ مالکی^{۱۸} و شیخ مفید^{۱۹} - از سن هشت سالگی بوده است.

ب) امامت امام هادی علیه السلام - بنابر نقل ابن حجر هیتمی^{۲۰} - از سن نه سالگی بوده است.

مقدمه پنجم

قرآن، حدیث و تاریخ، مؤید امامت و نبوت کودک است:

۱. امامت و نبوت کودک از منظر قرآن:

الف) یحیی بن زکریا (ع):

خداوند متعال، خطاب به حضرت یحیی می‌فرماید: ﴿یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا﴾؛^{۲۱} «ای یحیی! تو کتاب آسمانی ما را به قوت فراگیر. و به او در همان سن کودکی مقام نبوت دادیم».

فخر رازی درباره حکمی که خداوند به حضرت یحیی علیه السلام داد می‌گوید:

«مراد به حکم در آیه شریفه همان نبوت است؛ زیرا خداوند متعال عقل او را در سنین



کودکی محکم و کامل کرد و به او وحی فرستاد. این بدان جهت است که خداوند متعال، حضرت یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام را در سنین کودکی مبعوث به رسالت کرد؛ بر خلاف حضرت موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله که آنان را در سنین بزرگسالی به رسالت مبعوث کرد.^{۲۲}

ب) عیسی بن مریم (ع)؛

قرآن می فرماید: ﴿فاشارت اليه قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبياً. قال انى عبدالله اتانى الكتاب و جعلنى نبيا و جعلنى مباركا أين ما كنت و اوصانى بالصلاة و الزكاة ما دمت حيا..﴾^{۲۳} «مریم [پاسخ ملامت‌گران را] به اشاره، حواله طفل کرد؛ آنان گفتند: ما چگونه با طفل گهواره‌ای سخن گوئیم؟ آن طفل گفت: همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود. و مرا هر کجا باشم، برای جهانیان مایه برکت و رحمت گردانید و تا زنده‌ام به عبادت نماز و زکات سفارش کرد.»

قندوزی بعد از ذکر ولادت امام مهدی علیه السلام می نویسد:

«گفته‌اند که خداوند - تبارک و تعالی - او را در سن طفولیت حکمت و فصل الخطاب عنایت فرمود و او را نشانه‌ای برای عالمیان قرار داد؛ همان‌گونه در شأن حضرت یحیی فرمود: ﴿يا يحيى خذ الكتاب بقوة و آتيناك الحكيم صبياً﴾. و نیز در شأن حضرت عیسی فرمود: ﴿قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبياً. قال انى عبدالله اتانى الكتاب و جعلنى نبياً﴾. خداوند، عمر حضرت مهدی علیه السلام را به مانند عمر حضرت خضر علیه السلام طولانی گردانید.^{۲۴}

قطب راوندی و دیگران^{۲۵} با سند خود از یزید کناسی نقل می‌کنند که گفت: به ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا عیسی علیه السلام، هنگامی که در گهواره سخن گفت، حجّت خدا بر اهل زمان خود بود؟

حضرت فرمود: «عیسی علیه السلام در آن هنگام در گهواره، پیامبر و حجّت خدا بر زکریا علیه السلام بود. [و فرمود:] و در آن حال نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خدا برای مریم علیه السلام بود، آن هنگامی که سخن گفت و از او تعبیر کرد. [و نیز] پیامبر و حجّت بود، بر هر که کلام



او را در آن حال شنید. سپس عیسی علیه السلام ساکت شد و تا دو سال با کسی سخن نگفت، و در این مدت زکریا علیه السلام حجت بر مردم بود. پس از فوت او، یحیی علیه السلام در سنین کودکی وارث کتاب و حکمت شد.

عیسی علیه السلام وقتی به هفت سالگی رسید، با اولین وحی که به او نازل شد، خبر از نبوت خود داد. در این هنگام او حجت بر یحیی و تمام مردم شد. ای اباخالد! از هنگام خلقت آدم علیه السلام حتی یک روز نیز زمین خالی از حجت خدا بر مردم نمی ماند.

یزید کناسی می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجت خدا و رسول بر این امت نبود؟

حضرت فرمود: «چرا، این چنین بود و طاعت او در حیات رسول خدا و بعد از وفات آن حضرت، بر مردم واجب بود؛ لکن با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت سکوت کرد و سخن نگفت. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیاتش، بر امت و بر علی علیه السلام واجب اطاعه بود. علی علیه السلام حکیم و دانا بود».

ج) شاهی از اهل خانه زلیخا؛

قرآن در قضیه یوسف علیه السلام و زلیخا، می فرماید: ﴿و شهد شاهد من اهلها ان كان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الكاذبین. و ان كان قمیصه قد من دبر فكذبت و هو من الصادقین﴾؛^{۲۶} «[به صدق دعوی یوسف] شاهی از بستگان زن گواهی داد [مفسران گفتند کودکی در گهواره به اعجاز گواه صدق یوسف گردید] و گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش دریده باشد، زن راستگو و یوسف از دروغگویان است. و اگر پیراهن از پشت دریده است، زن دروغگو و یوسف از راستگویان است».

شیخ مفید (ره)، می نویسد:

«اهل تفسیر - غیر از عده کمی از آنها - اتفاق کرده اند در آیه شریفه ﴿و شهد شاهد من اهلها...﴾، که آن شاهد طفلی صغیر در گهواره بود. خداوند متعال او را به نطق درآورد تا حضرت یوسف علیه السلام را از گناه فحشا تبرئه نموده و تهمت را از او زایل کند».^{۲۷} گفتنی است

که هر چند طفل پیامبر یا امام نبود؛ ولی از آن استفاده می‌شود که ممکن است کسی در سنین طفولیت، به نطق درآمده و به حق و حقیقت حکم کند.

۲. امامت کودک از منظر تاریخ:

الف) خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام؛ مسأله خلافت و امامت بر اساس لیاقت - ولو در کودک و نوجوان - دارای سابقه در اسلام است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال سوم هجرت، بعد از نزول آیه شریفه ﴿و انذر عشیرتک الاقربین﴾، علی بن ابی طالب علیه السلام را که نوجوانی بیش نبود، به خلافت و وصایت منصوب کرد و به قوم خود دستور داد که حرف او را شنیده، از او اطاعت کنند.

شیخ مفید (ره) می‌نویسد: «جمهور شیعه با مخالفان آنها، بر این امر اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را دعوت به وزارت، خلافت و وصایت کرد، در حالی که او سنش کم بود ولی از دیگر کودکان دعوت نکرد».^{۲۸}

ب) مباحله پیامبر (ص) همراه امام حسن و امام حسین علیهما السلام؛ به اتفاق مورخان شیعه و اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله با نصارای نجران، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به همراه خویش بردند و این خود دلالت بر بزرگی شأن و قابلیت این دو کودک با وجود سن کم دارد.

شیخ مفید می‌نویسد: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با حسن و حسین علیهما السلام - در حالی که آن دو طفلی بیش نبودند - با نصارا مباحله کرد، و قبل و بعد از این واقعه، سابقه نداشته که پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهی اطفال مباحله کرده باشد. اگر حقیقت امر چنین باشد که ممکن است خداوند متعال، حجت‌های خود را به اموری اختصاص دهد؛ دیگر اشکالی از مخالفان [در مسأله امامت شخص کودک] باقی نخواهد ماند».^{۲۹}

مقدمه ششم

خداوند متعال، قادر است در کودکی، تمام شرایط رسالت و امامت را قرار دهد؛ زیرا عقل انسان بعید نمی‌داند که خداوند، در حالی که شخصی در سنین کودکی است و به حد



بلوغ نرسیده، مقام رسالت، یا نبوت و یا امامت را برای او قرار دهد. او از اعمال این قدرت عاجز نیست و قضیه یحیی و عیسی علیهما السلام بهترین شاهد صدق بر این مدعا است.

محمد بن حسن صفار از علی بن اسباط نقل کرده که گفت: ابا جعفر علیه السلام را دیدم، در حالی که بر من وارد شد، من خوب به دست و پای مبارک او، نظر کردم تا بتوانم برای اصحاب خود در مصر، آن حضرت را توصیف کنم. ناگهان مشاهده کردم که آن حضرت به سجده افتاد و فرمود: خداوند، احتجاج نموده در امر امامت به آنچه که در امر نبوت احتجاج کرده است و می فرماید: ﴿و آتیناه الحکم صبیاً﴾، و نیز می فرماید: ﴿فلما بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنه﴾. پس گاهی ممکن است که خداوند به کسی حکمت عطا کند؛ در حالی که کودکی بیش نیست. همان طور که جایز است که به کسی دیگر در سن چهل سالگی، حکمت عنایت فرماید.^{۳۰}

مسعودی از اسماعیل بن بزیع نقل می کند: «امام جواد علیه السلام به من فرمود: امر امامت به ابوالحسن تفویض می شود؛ در حالی که او فرزندی هفت ساله است. سپس فرمود: بلی و کمتر از هفت سال، همان طوری که در عیسی علیه السلام چنین بود.»^{۳۱}

مقدمه هفتم

دانشمندان می گویند: برای رشد عقلی، سن معینی وجود ندارد؛ زیرا چه بسا شخصی رشید است؛ حال آنکه سن او بیش از پنج سال نیست؛ زیرا قوه عاقله او به قدرت خداوند، به حد کافی رشد و نمو داشته است. پس چه مانعی دارد که خداوند متعال، سن رشد را در امام علیه السلام در سن پنج سالگی قرار دهد؟ آیا این امر، محال عقلی است؟ و اگر عقلاً منعی نیست در این که خداوند، نبوت و تعلیم کتاب را به کودکی در گهواره و حکم را در حال کودکی برای یحیی علیه السلام قرار دهد؛ پس چه مانعی است که امامت را برای حجت منتظر علیه السلام در سنین کودکی قرار دهد تا زمین خالی از حجتی از اهل بیت علیهم السلام نباشد.

علامه حلی (ره) در رابطه با ارزش ایمان و اسلام علی بن ابیطالب علیه السلام می نویسد:

«طبیعت کودکان با دوستی و محبت پدر و مادر و میل به آن دو عجین شده است و لذا



کناره‌گیری او از پدر و مادر و توجهش به خداوند متعال، دلیل بر قوت کمال او است... طبیعت کودکان با نظر و تأمل در امور عقلی و تکالیف الهی، ناسازگاری دارد و به عکس ملائم با بازی و لهو و لعب است. پس اگر در یک کودک، مشاهده کردیم که او با اموری که ناسازگار با طبع عادی کودکان است، انس گرفته، این خود دلیل بر عظمت منزلت او در کمال است».^{۳۲}

صفوان بن یحیی می‌گوید: «هنگامی که امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام اشاره فرمود و او را به امامت منصوب کرد - در حالی که سن او از سه سال تجاوز نمی‌کرد - به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم! فرزند شما سه سال بیشتر ندارد. حضرت فرمود: چه اشکالی دارد؛ در حالی که عیسی علیه السلام نیز در سنین سه سالگی حجت خدا گشت».^{۳۳}

به امام جواد علیه السلام عرض شد: مردم به جهت کمی سن شما، امامت شما را انکار می‌کنند. حضرت در جواب فرمود: چرا انکار می‌کنند؛ در حالی که خداوند به نبی خود فرمود: ای رسول ما! امت را بگو: طریقه من و پیروانم همین است که خلق را با بینایی و بصیرت، به سوی خدا دعوت کنیم. پس به خدا سوگند، در آن هنگام، او را متابعت نکرد؛ مگر علی علیه السلام در حالی که نه سال بیشتر نداشت و من نیز فرزند نه ساله هستم».^{۳۴}

حکیمه دختر امام جواد علیه السلام می‌گوید: «بعد از چهل روز از ولادت امام مهدی علیه السلام، بر ابی محمد علیه السلام وارد شدم که ناگهان مولایم صاحب [الزمان] را دیدم که در منزل مشغول راه رفتن است. صورتی زیباتر از صورت او ندیدم و گفتاری فصیح‌تر از گفتار او نیافتم. امام عسکری علیه السلام فرمود: این همان مولود کریم بر خداوند عزوجل است. عرض کردم: آقای من! از این طفل در حالی که چهل روزه است، امور عجیبی می‌بینم؟ حضرت تبسمی کرد و فرمود: ای عمه! آیا نمی‌دانی که ما جماعت ائمه، در یک روز به اندازه یک سال دیگران رشد می‌کنیم؟».^{۳۵}

شیخ مفید (ره) می‌نویسد:

«اگر کسی اشکال کند که چگونه صحیح است از شما جماعت امامیه، اعتقاد به امامت دوازده امام و حال آن که می‌دانید در میان آنان کسانی هستند که پدرانشان آنان را در سنین



کودکی - در حالی که به حد رشد و بلوغ نرسیده‌اند - جانشین خود قرار داده‌اند؛ همانند ابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام که هنگام وفات پدرش، هفت سال داشت و همانند قائم شما که او را می‌خوانید، در حالی که سن او هنگام وفات پدرش نزد اکثر مورخان پنج سال بوده است. و ما به جهت عادتی که در هیچ زمانی نقض نشده، می‌دانیم شخص در چنین سنی، به حد رشد نمی‌رسد؟! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم أموالهم﴾^{۳۶} و اگر خداوند متعال کسی را که به حد بلوغ نرسیده و نزدیک حد بلوغ هم نیست، ممنوع از تصرف در اموالش می‌داند؛ پس چگونه ممکن است که او را امام قرار دهد؛ زیرا امام ولی بر خلق در تمام امور دین و دنیا است؟! و صحیح نیست که والی و سرپرست بر تمام اموال خداوند متعال از صدقه‌ها و خمس‌ها، و امین بر شریعت و احکام، امام فقیهان، قاضیان و حاکمان، و مانع بر کثیری از صاحبان خرد در انواعی از اعمال کسی باشد که ولایت حتی بر درهمی از اموال خود ندارد...».

ایشان در جواب از این اشکال می‌فرماید: «این اشکال از کسی صادر می‌شود که بصیرتی در دین ندارد؛ زیرا آیه‌ای را که قوم در این باب به آن اعتماد کرده‌اند، خاص است نه عام تا شامل امام معصوم نیز بشود؛ زیرا خداوند متعال با برهان قیاسی و دلیل سمعی امامت آنان را ثابت فرموده و این خود دلیل خروج این امامان از جمله ایتامی است که خطاب آیه متوجه آنان است.

و هیچ اختلافی بین امت نیست که این آیه، مربوط به کسانی است که عقولشان ناقص است و هیچ گونه ارتباطی با کسانی ندارد که عقلشان به عنایت الهی به حد کمال رسیده است؛ و لو در سنین کودکی باشد. پس آیه شریفه، شامل ائمه اهل بیت نمی‌شود».^{۳۷}

مقدمه هشتم

امر امامت در نزد شیعه، همانند نبوت اختیاری نیست؛ بلکه این دو منصبی الهی است که امر تفویض و اختیار آن، به دست خداوند است و او هر جا که صلاح بداند، آن را قرار



می دهد. از این رو بعید نیست که این امر مهم را در کودکی دارای قابلیت، قرار دهد.
ابوبصیر گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که عده‌ای یادی از اوصیا نمودند و من یادی از اسماعیل، آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: «نه به خدا ای ابا محمد! امر وصایت به دست ما نیست؛ بلکه امر آن تنها به دست خداوند - عز و جل - است که یکی پس از دیگری نازل گرداند.»^{۳۸}

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: «آیا شما گمان می کنید که ما به هر کس که بخواهیم، وصیت می کنیم؟ به خدا سوگند که چنین نیست؛ بلکه وصایت عهدی است از جانب خدا و رسول او برای هر یک از اشخاص تا [این که] امر وصایت به صاحبش منتهی گردد.»^{۳۹}

جواب اشکال:

بعد از ذکر هشت مقدمه به ذکر جواب از اصل اشکال می پردازیم:
بر اساس شواهد تاریخی، مسأله متولّی شدن شخصی برای امامت در سنین کودکی، از حضرت امام جواد علیه السلام شروع شد؛ زیرا وقتی پدرش امام رضا علیه السلام از دنیا رحلت نمود؛ حضرت جواد علیه السلام هفت سال بیشتر نداشت.^{۴۰} پس آن حضرت در سنّ هفت سالگی، متولّی زعامت شیعه امامیه، در مسائل دینی، عملی و فکری شد.

با دقت در این مسأله، پی می بریم که همین موضوع، به تنهایی کافی است که، به خطّ امامت ولو در سنین کودکی - که در امام جواد علیه السلام متجلی شد و تا امام مهدی علیه السلام ادامه یافت - پی ببریم. این مطلب از جهات مختلف قابل بررسی است:

۱. دانش آموختگان مدرسه اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ، فداکاری و جان فشانی های زیادی در راه تثبیت عقیده خود در مسأله امامت داشتند؛ زیرا داشتن چنین عقیده و فکری، منشأ دشمنی و خصومت دستگاه خلفا با دوست داران اهل بیت علیهم السلام می شد. این امر منجر به معارضة نظام سلطه، با اهل بیت علیهم السلام و یاران آنان شد. لذا دست به تصفیه زده، عده زیادی را زندان می کردند و گروهی را به قتل رساندند و این خود دلیل بر آن است که



اعتقاد به ولایت اهل بیت علیهم السلام - و لو در سنین کودکی - برای آنان چنان روشن و مسلم بود که حاضر به هر نوع فداکاری در راه عقیده خود بودند.

۲. زعامت و امامت اهل بیت علیهم السلام، بر خلاف دیگران، زعامتی همراه با سرباز، لشکر و ابهت پادشاهی نبود. همچنین زعامت آن بزرگواران، با دعوت سرّی، همانند دعوت‌های صوفیه و فاطمیون نبود؛ زیرا آنان بین رئیس و مردم، فاصله و دوری می‌انداختند تا فرض کنند که رئیس، خود از مردم دور است با آن‌که مردم به او ایمان دارند.

امامان معصوم علیهم السلام برای مردم ظاهر و معلوم بودند و آنها می‌توانستند از نزدیک معاشرت با آنان داشته باشند؛ به جز امام زمان علیه السلام که به جهات سیاسی، معاشرت با آن حضرت محدود بود.

۳. خلفای معاصر با امامان، به فضایل اخلاقی و کمالات معنوی و علمی ایشان، اعتراف داشتند و آن را زنگ خطری برای خود و خلافت غاصبانه خویش می‌دانستند. و بر این اساس، تمام توان خود را برای از بین بردن آنان و محو کردن فضایل‌شان به کار می‌بستند.

با توجه به این مطالب روشن می‌شود که مسأله امامت شخص - و لو در سنین کودکی - امری ثابت بوده است؛ زیرا وقتی امام مردم را به امامت خود دعوت می‌کند، طبیعتاً خود را در تمام زمینه‌ها اعلم می‌داند. در غیر این صورت، مردم از او متابعت نکرده، امامت او را قبول نخواهند کرد. حال ممکن است شخصی در سنین کودکی، مردم را به امامت خود در ملأ عام دعوت کند و شیعیان نیز بدون هیچ تحقیق و تفحص، امامت او را پذیرفته و در راه او جان‌فشانی کنند؛ ولی بر فرض که در ابتدای دعوتش، حقیقت امر بر مردم روشن نشده باشد، ولی به مرور ایام، ماه‌ها و سال‌ها، ممکن است وضعیت او در صورت عدم صحّت دعوتش، بر مردم آشکار شود.

حال اگر عدم صحّت دعوت او برای مردم کشف نشود، آیا برای نظام حاکم نیز روشن نخواهد شد؟ آیا برای مقابله با آن دعوت - در صورتی که به مصلحت خود باشد -



موضع‌گیری نخواهند کرد؟ تنها تفسیر سکوت دستگاه خلافتِ معاصر با امام علیه السلام در سنین کودکی، این است که نظام سلطه، به این نتیجه رسیده بود که امامت شخص - ولو در سنین کودکی - امری مسلم است؛ خصوصاً این که خود خلفا به طور مکرر، آن بزرگواران را امتحان کرده و به فضلشان اعتراف نموده بودند.

پاسخ به چند سؤال:

درباره بحث یاد شده ممکن است سؤالی چند به ذهن عده‌ای خطور کند که به طور خلاصه به بیان پاسخ آنها می‌پردازیم:

سؤال یکم: ممکن است شیعه امامیه به جهت ملاحظه مقامات علمی و فکری شخصی معتقد به امامت او در سنین کودکی باشد؛ در حالی که او به سر حد امامت نرسیده است. همان‌گونه که ما الآن این چنین می‌بینیم که اطفالی دارای مقامات علمی بالایی هستند؛ ولی امام نیستند؟

پاسخ: این فرض، خلاف واقعیات تاریخی است؛ زیرا طایفه امامیه، در آن زمان بزرگانی داشتند که از مدرسه علمی امام باقر، صادق و امام کاظم علیهم السلام دانش می‌آموختند؛ مدرسه‌ای که دربردارنده شاگردان آن امامان و شاگردان شاگردان آنان بوده است.

در چنین مدرسه‌ای - با آن قدمت و قوت فرهنگی اش - ممکن نیست تصور شود که دانش آموختگان آن، شخصی را امام قرار دادند؛ در حالی که امام نبوده است. اگر شخصی پنج‌ساله، عالم به علوم مختلف باشد، آیا می‌توان تصور کرد که امت به جهت علم زیاد او، قائل به امامت و ولایت او شده باشند؛ در حالی که او واقعاً امام نیست و تنها دارای درجات عالی از علم است؟ اگر این فرض امکان ندارد، پس در حق شخصی که هنوز به سن ده سالگی نرسیده نیز امکان ندارد؛ زیرا مکتب اهل بیت علیهم السلام در آن زمان، از قوی‌ترین مدارس فکری و فرهنگی بود. و عده‌ای از فارغ‌التحصیل‌های آن، در کوفه، قم، مدینه و یا در جاهای دیگر زندگی می‌کردند. بزرگان این مدرسه، قطعاً با امام جواد علیه السلام و... معاشرت داشته و آن حضرت را امتحان کرده بودند. نمی‌توان باور کرد که بدون تحقیق و تفحص و



رسیدن به یقین، به امامت شخصی در سنین کودکی اعتقاد کرده و در راه او جانفشانی نموده باشند؛ در حالی که او واقعاً امام نبوده است؟!

سؤال دوم: طایفه امامیه، مفهوم و معنای حقیقت و شروط امامت را نمی‌دانست و تنها

خیال می‌کرده که امامت مجرد سلسله نسبی و وراثتی است؟!

این اشکال بر خلاف شروط و علایمی است که به صورت متواتر یا مستفیض، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام رضا علیه السلام به جامعه شیعه رسیده است. شیعه امامیه قائل به امامت شخصی است که معصوم از هر گناه، اشتباه و خطا بوده و اعلم از همه افراد امت خود باشد. و بر امامت او نصّ شده باشد. این شروط، به دلیل عقلی و نقلی متقن، ثابت شده است.

هشام بن سالم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا ممکن است که در یک وقت، دو امام باشد؟ امام فرمود: خیر مگر این که یکی از آن دو ساکت و مأموم دیگری باشد و آن دیگری ناطق و امام باشد؛ اما این که هر دو امام ناطق باشند؛ در یک وقت این امکان ندارد».

هشام می‌گوید: «به حضرت عرض کردم: آیا ممکن است که امامت بعد از حسن و حسین علیه السلام، در دو برادر محقق شود؟ حضرت فرمود: خیر...»^{۴۱}

از این روایت و روایات دیگر استفاده می‌شود که شیعیان، اهمیت زیادی برای «مسأله امامت» قائل بودند و همواره درباره خصوصیات و شرایط آن، از امامان خود سؤال می‌کردند.

سؤال سوم: شاید اعتقاد به امامت و ولایت امامان در سنین کودکی، بر اساس زور و فشار

از بزرگان شیعه بوده است؟

این فرضیه نیز با واقعیت سازگاری ندارد؛ زیرا با ورع و قداست بزرگان طایفه امامیه، هیچ گاه نمی‌توان باور کرد آنان با زور و فشار، مردم را به اطاعت از اشخاص دعوت کرده باشند! خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که شیعیان در طول این مدت، در شدیدترین وضع، به جهت دعوت مردم به اهل بیت علیهم السلام به سر می‌بردند.

